تیتوس بورکهارت

سهم هنرهای زیبا در تعلیم مسلمانان*

سیدعلاءالدین طباطبایی

برای تشخیص اینکه هنر اسلامی در تعلیم مسلمانان امروز چه سهمی می‌تواند داشته باشد، نخست باید به ماهیت هنر اسلامی و تفاوت آن با هنر مدرن توجه کرد. بورکهارت پس از ذکر این تفاوت ماهوی یادآور می‌شود که نباید از موضع تاریخ هنر و باستان‌شناسی یا هر روش دیگری که در بررسی هنر مدرن کاربرد دارد، با هنر اسلامی مواجه شد. او منشأ هنر اسلامی را اعتنا به توحید و عدل و کرم خداوند می‌داند و معتقد است این سه به ترتیب به صورت وحدت و توازن و وفور در هنر اسلامی بازتاب یافته است. او بر آن است که برای احیای هنر راستین اسلامی باید علت افول آن را یافت و از همان طریق آن را باز زنده ساخت. چون هدف هنر اسلامی زیبا ساختن همهٔ وجوه محیط زندگی انسان است، اساس این هنر صنایع سنتی است؛پس برای احیای هنر اسلامی باید به احیای صنایع سنتی همت گماشت. سهم هنرهای زیبا در تعلیم مسلمانان نیز از همین نظر قابل طرح است.

دانشجویان مسلمان نباید تحت تأثیر روشهای علمی و تاریخ‌زدهٔ امروزی، با آثار هنر اسلامی چون پدیده‌هایی صرفاً تاریخی، که موضوع باستان‌شناسی وتاریخ هنر است، مواجه شوند؛ بلکه باید در متن تولید این آثار قرار گیرند. به عبارت دیگر، باید به هنر اسلامی نه چون شیء، بلکه چون روش بپردازند و به ظهور رساندن اثر هنری اسلامی را خود تجربه کنند. ***خیال***

* این مقاله ترجمه‌ای است از:
Titus Burckhardt, "The Role of the Fine Arts in Moslem Education", *Mirror of the Intellect, Essays on Traditional Science & Sacred Art*, transl. to English by William Stoddart, (Cambridge, Quinta Essentia, 1987), pp. 210-218.

پرتال جامع علوم انسانی

بحث را با بررسی جایگاه هنر اسلامی در تحصیلات دانشگاهی آغاز می‌کنیم؛ زیرا از رهگذر این تحصیلات، یا به بیان دقیق‌تر، از رهگذر رشته‌های باستان‌شناسی و تاریخ هنر است که بسیاری از دانشجویان مسلمان نخستین بار با میراث هنری اسلام آشنا می‌شوند. باستان‌شناسی و تاریخ هنر دو رشته از علمی واحدند که در اروپای قرن هیجدهم پدید آمدند. این دو رشته در حقیقت خواهران فلسفهٔ انسان‌گرا[1]یند، که فلسفه‌ای لاادری[2] است و همهٔ ارزشهای معنوی را به جنبهٔ صرفاً انسانی آنها فرومی‌کاهد. از همین رو، ممکن است این سؤال پیش آید که آیا این علم، که اطلاعات ارزشمند بسیاری فراهم آورده است و حفظ آثار باستانی بسیاری را ممکن ساخته است، می‌تواند به ما کمک کند که علاوه بر تاریخ ظاهری هنر اسلامی، محتوای معنوی آن را نیز دریابیم؟

باستان‌شناسی و تاریخ هنر ــ هر دو مبتنی بر تحلیل تاریخی آثار هنری‌اند. چنین تحلیلی می‌تواند به نتایج عینی برسد، ولی ضرورتاً نمی‌تواند ما را به درک ذات اشیا رهنمون شود؛ بلکه برعکس، چنین تحلیلی ممکن است چنان در جزئیات متوقف شود که به کلی از پرداختن به جنبه‌های جامع‌تر فروماند؛ درست مانند کسی که به دیواری سنگی بنگرد و بخواهد با پی بردن به منشأ سنگهای سازندهٔ آن به علت وجودی آن راه ببرد. چنین روشی دقیقاً همان است که بسیاری از دانشمندان در پیش گرفته‌اند. اینان کوشیده‌اند منشأ هنر اسلامی را با ریشه‌یابی عناصر سازندهٔ آن در هنر بیزانسی و ساسانی و قبطی و مانند اینها تشریح کنند. اینان وحدت ذاتی و اصیل هنر اسلامی را درنیافته‌اند و فراموش کرده‌اند که اسلام بر همهٔ عناصر عاریتی مُهر خاص خود را زده است.

درست است که در نتیجهٔ بررسی تمدنهای مشرق‌زمین، در تاریخ هنر گرایشهای جدیدی پدید آمد؛ اما این رشته به هیچ وجه نتوانسته است خود را از برخی پیش‌داوریهایی که از خاستگاه آن ریشه می‌گیرد خلاص سازد. ریشه‌دارترین این پیش‌داوریها به عادت تبدیل شده است: عادت به سنجش ارزش آثار هنری برحسب **اصالت** واقعی یا فرضی آنها، و نیز سنجش این آثار برحسب ماهیت «انقلابی» آنها.

1) humanistic
2) agnostic

پرتال جامع علوم انسانی

گویی کیفیت ذاتی اثر هنری زیبایی آن نیست و گویی زیبایی از هیجانات روان‌شناختی‌ای که در این یا آن لحظه پدید می‌آید مستقل نیست. بیشتر تاریخ‌دانان هنر عمدتاً به فردانیت هنرمند علاقه دارند و حقیقت معنوی‌ای که هنر منتقل می‌سازد مورد توجه مستقیمشان نیست. آنچه آنان می‌کوشند دریابند تکانهٔ روان‌شناختی‌ای است که به چنین و چنان بیان هنری منجر شده است. اما این فردگرایی، یا اگر بتوانیم بگوییم روان‌شناخت‌گرایی[3]، از روح هنر اسلامی بسیار به دور است؛ زیرا این هنر هیچ‌گاه به عرصه‌ای برای بیان مسائل و تجارب فردی تبدیل نشده است. هنرمند مسلمان، به موجب اسلامیتش و نیز به موجب تسلیم در مقابل قانون الهی، همواره از این حقیقت آگاه است که او نیست که زیبایی را خلق یا جعل می‌کند؛ بلکه اثر هنری هرچه در مقابل نظم حاکم بر هستی مطیع‌تر باشد زیباتر است، زیرا زیبایی هستی را بیشتر منعکس می‌کند: **الحمدلله وحده**. این آگاهی، در حالی که از هر نوع آگاهی پرومته‌وار[4] تهی است، به هیچ‌وجه لذت از آفرینش هنری را کاهش نمی‌دهد ــ بهترین شاهد این مدعا خود آثار هنری‌اند؛ اما این آگاهی، به هنر اسلامی ماهیتی بی‌تکلف و تا حدودی غیرشخصی می‌بخشد. در نظر انسان مسلمان، هنر، اگر همچون قوانین حاکم بر حرکت اجرام آسمانی غیرشخصی باشد، انسان را به یاد خداوند می‌اندازد.

بنابراین در روان‌شناخت‌گرایی، هنر اسلامی کتابی بسته است؛ عمدتاً به این دلیل که این هنر تقریباً هیچ‌گاه چیزی ارائه نمی‌دهد که با بازنمایی[5] انسانها، آنچنان‌که در هنر اروپایی یافت می‌شود، قابل قیاس باشد. در تمدن غرب، که از هنر یونانی و شمایل‌نگاری مسیحی اثر پذیرفته است، تصویر انسان در همهٔ هنرهای بصری جایگاه اصلی را دارد؛ حال آنکه در جهان اسلام تصویر انسان نقشی ثانوی دارد و به طور کلی، از عرصهٔ عبادت و نیایش غایب است. نفی هنر **انسان‌نمایانه** در اسلام هم مطلق است و هم مشروط: در تصاویری که به موضوع پرستش تبدیل شود، مطلق است؛ و در قالبهای هنری‌ای که موجودات زنده سرمشق قرار می‌گیرد، مشروط است. در این زمینه می‌توانیم به

3) psychologism
4) Prometheanism
منسوب به پرومته یا پرومتئوس (Prometheus)، در اساطیر یونان، رب النوع آتش و خالق نوع بشر و مظهر نبوغ انسانی . ــ و.

5) representation

پرتال جامع علوم انسانی

حدیثی از پیامبر اسلام (ص) اشاره کنیم که هنرمندان را از تقلید از خلقت الهی نهی می‌کند: به اینان در جهان باقی امر می‌شود که به آثارشان روح بدهند و چون از این کار قاصرند عذاب خواهند کشید. این حدیث تفسیرهای متفاوتی شده است؛ اما اجماع بر این است که اگر آفرینش هنری با نیتی کفرآمیز باشد، محکوم است. از همین رو، اسلام هنر انسان‌نمایانه را به شرطی تحمل می‌کند که در بیننده این توهم را پدید نیاورد که با موجودات زندهٔ واقعی سروکار دارد؛ مثلاً، در نقاشی مینیاتور از پرسپکتیوْمرکزی، که فضای سه‌بعدی را القا می‌کند، پرهیز می‌شود.

از دیدگاه اروپاییان، محدودیتهایی که اسلام برای هنر تصویری قایل شده شدید است. ادعا می‌شود که همین محدودیت باعث فقر فرهنگی شده است، اما تاریخ هنر اروپا نشان می‌دهد که مخالفت اسلام با شمایل‌نگاری کاملاً موجه است. هنر اروپا، با تحولش در بعد از قرون وسطا، به بیان دیگر از زمان حاکمیت طبیعت‌گرایی بر هنر رنسانس، در از میان بردن اعتبار دین تأثیر عمده‌ای داشته است.

این نکته را از یاد نبریم که تصویر انسان همواره تصویری است که انسان از خود در ذهن دارد. چنین تصویری از خالق تصویر منشأ می‌گیرد و او هم انسانی است که هرگز نمی‌تواند خود را از قید طلسمی که اسیرش ساخته آزاد کند. هنر اروپا، که مراحل کنش و واکنش را با سرعتی فزاینده طی می‌کند، در سیر تحول خود چیزی نبوده است جز گفتگو میان انسان و تصویرش؛ اما اسلام تمام این بازی آینه‌های روان‌شناختی را در همان مرحلهٔ آغازین ممنوع کرد و از این رهگذر، منزلت آغازین انسان را محفوظ داشت.

مفهوم اروپایی و اسلامی هنر با یکدیگر چنان متفاوت‌اند که ممکن است این سؤال پیش آید که آیا استفاده از واژه‌هایی مانند **هنر** و **هنری** برای اشاره به هر دو آنها بیش از آنکه باعث تفاهم شود باعث خلط و اشتباه نمی‌شود؟ در هنر اروپا، تقریباً همه چیز تصویر است. به همین دلیل، نقاشی و مجسمه‌سازی در مراتب هنر اروپا بالاترین مقام را دارند. این دو هنرهای آزاد[6] اند؛ حال آنکه معماری، چون مشروط به

6) free arts

پرتال جامع علوم انسانی

ملزومات فنی است، در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار می‌گیرد. هنرهای **تزیینی** حتی از معماری نیز مرتبه‌ای پایین‌تر دارند. از دیدگاه اروپایی، فرهنگ هنری بر حسب توانایی‌اش در بازنمایی طبیعت، و بیش از آن، برحسب توانایی‌اش در به تصویر کشیدن انسان سنجیده می‌شود؛ اما از دیدگاه اسلامی موضوع برعکس است: گسترهٔ اصلی هنرْ تقلید از طبیعت یا توصیف آن نیست ــ زیرا اثر انسان هرگز نمی‌تواند با هنر خداوند برابری کند ــ بلکه ترسیم حال‌وهوا و محیط انسان است. هنر باید به همهٔ اشیایی که انسان خود را طبیعتاً در میان آنها محاط می‌سازد ــ مانند خانه و چشمه و ظرف آب و جامه و قالی ــ کمالی ببخشد که آن اشیا بنا به طبیعت خود از آن برخوردارند. مثلاً کمال ساختمان از هندسهٔ سه‌بُعدی نشئت می‌گیرد (به پیروی از کمال ماده در حالت تبلور)؛ حال آنکه هنر قالی‌بافی به هندسهٔ دوبُعدی و هماهنگی رنگها مربوط است. هنر اسلامی به اشیایی که پدید می‌آورد چیزی غریب و بیگانه نمی‌افزاید، بلکه صرفاً کیفیتهای ذاتی آنها را نمودار می‌سازد. هنر اسلامی ذاتاً عینی است. در واقع، نه تلاش برای یافتن بهترین نما برای گنبد و نه نمایش موزون شیء هنری ترسیمی با حالات شخصی هنرمند چندان ربطی ندارد. مضمون اصلی هنرِ پسارنسانس[۷] اروپا، و حتی هنر سنتی مسیحی، تصویر هنرمند است. در اسلام نیز انسان محوری است که همهٔ هنرها به او ارجاع داده می‌شود؛ ولی بنا به سنت، انسان نمی‌تواند موضوع هنرهای بصری واقع شود. اگر مقاومت اسلام را در مقابل هنر تصویری و انسان‌نگارانه به دقت بررسی کنیم، درخواهیم یافت که این مقاومت ناشی از احترام عظیم اسلام به منشأ خدایی صورت انسان است. همین مسئله تا حدی در خصوص هنر سنتی مسیحی نیز صدق می‌کند؛ اما نتایجی که حاصل آمده کاملاً متفاوت است.

در اینجا لازم است از سلسله مراتب هنرهای بصری در جهان اسلام طرحی اجمالی به دست دهیم. شریف‌ترین هنر در جهان اسلام خطاطی یا خوش‌نویسی است؛ مزیت این هنر این است که می‌توان از رهگذر آن کلام خدا را در قالب شکلهای بصری ریخت. در حقیقت،

7) post - renaissance

پرتال جامع علوم انسانی

خطاطی عربی نه‌تنها به اوج کمال رسید، بلکه به چندین سبک متفاوت امکان ظهور داد، که خط کوفی با حروف زاویه‌دار و خط نسخ با اشکال بسیار نرم و چشم‌نواز دو گونهٔ برجستهٔ آن است. در هرجا که اسلام رواج یافته است، نمونه‌های فراوان و بسیار زیبایی از خطاطی عربی یافت می‌شود.

هنر معماری نیز تقریباً همین اهمیت را دارد. می‌توانیم بگوییم که معماری در میان هنرهایی که محیط انسان را شکل می‌دهند و آن را با **برکت** اسلامی هماهنگ می‌سازند مقام اصلی را دارد. غالب هنرهای فرعی، مانند منبت‌کاری و معرق‌کاری و پیکرتراشی، به معماری وابسته‌اند. ما این هنرها را، بنا به اصطلاح‌شناسی مرسوم، **فرعی** نامیدیم؛ اما این هنرها در جهان اسلام هیچ‌گاه در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار نداشته‌اند. این مسئله حتی در خصوص هنرهای انتفاعی[۸] نیز صادق است، زیرا آنها هم هنرهایی هستند که انسان را، در مقام نمایندهٔ خدا بر روی زمین، تکریم می‌کنند.

پیش از اینکه جهان اسلام مورد هجوم تولیدات صنعت مدرن قرار گیرد، هیچ شیئی بی‌آنکه بهره‌ای از زیبایی برده باشد از زیرِ دستان صنعتگر مسلمان بیرون نمی‌آمد ــ فرقی نمی‌کرد که این شیء بنایی عظیم باشد یا ابزاری خانگی، برای مشتری‌ای ثروتمند ساخته شود یا مشتری‌ای بی‌چیز. البته مواد و مصالحی که صنعتگر استفاده می‌کرد ممکن بود فقیرانه باشد و ابزارش ساده و ابتدایی، اما کارش اصیل بود. سبب این واقعیت جالب توجه این است که زیباییْ ذاتیِ وجود اسلام است و از درونی‌ترین واقعیت آن، که همان **توحید** است، سرچشمه می‌گیرد؛ و توحید به صورت **عدل** و **کرم** متجلی می‌شود. این سه کیفیت، یعنی توحید و عدل و کرم، ابعاد بنیادین زیبایی نیز هست و تقریباً تعریف آن را تشکیل می‌دهد. این مسئله به ویژه زمانی آشکارتر می‌شود که به جای این سه اصطلاح بگوییم **وحدت** و **توازن** و **وفور**؛ زیرا در سطح هنر، عدالت به توازن تبدیل می‌شود و کرم به وفور؛ و توحید به منشأ مشترک همهٔ کمالات بدل می‌گردد.

اگر ما به زیبایی ظاهر و زیبایی باطن توجه کنیم، درمی‌یابیم که

8) utilitarian

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

زیبایی ظاهر از زیبایی باطن منشأ می‌گیرد. فعالیتهای انسان آن‌گاه که با اسلام درهم می‌آمیزد به تکیه‌گاه زیبایی تبدیل می‌شود؛ زیبایی‌ای که در واقع از این فعالیتها فراتر می‌رود، چرا که این زیبایی زیبایی خود اسلام است. این قضیه به‌ویژه در خصوص هنرهای زیبا صادق است، زیرا نقش آنها تجلی بخشیدن به کیفیت‌های پنهان اشیاست. هنر اسلام زیبایی خود را نه از خلاقیت و نبوغ این یا آن قوم، که از ذات اسلام می‌گیرد.

زیبایی هنرهای اسلام، یا به بیان دیگر زیبایی‌ای که اسلام به طور عادی به پیرامونش القا می‌کند، همچون تعلیمی خاموش است که به طریقی وجودی[9] آموزش عقیده‌ای[10] را که در تعلیم دینی آشکار است معقول و پذیرفتنی می‌کند. این‌زیبایی به‌درون روح نفوذ می‌کند. بی‌آنکه از صافی تفکر منطقی عبور کند؛ و این زیبایی برای بسیاری از مؤمنان حجتی مستقیم‌تر از آموزهٔ محض است. این زیبایی حیات و گوشت دین است، حال آنکه علم کلام و فقه و علم اخلاق اسکلت دین است.

به همین دلیل، هنر برای تعادل روحی و اجتماعی اسلام ضرورتی بنیادین دارد؛ اما هنر ممکن نیست بدون هنرمند و صنعتگر به وجود آید. بعلاوه، در جهان سنتی اسلام هیچ تمایزی میان هنرمند و صنعتگر قائل نبودند و هنر بدون صنعتگری و صنعتگری بدون زیبایی را به یک اندازه تصورناپذیر می‌پنداشتند. این سخن به این معنی است که از میان رفتن صنایع سنتی، که با ورود ماشین آغاز شده است و سرعتی روزافزون دارد، موجب ناپدید شدن جزئی یا کامل هنرهای اسلامی خواهد شد. تعلیم دینی در آن واحد دو تکیه‌گاه اصلی‌اش را از دست می‌دهد: ۱) نوعی زیبایی فراگیر که تکیه‌گاهی ناآشکار است و هنوز آثاری از آن باقی است، ولی معلوم نیست تا کی دوام می‌آورد؛ ۲) فعالیت‌های حرفه‌ای صنعتگران، که طبیعتاً به هدفی معنوی معطوف‌اند.

آموختن صنعتگری با تعلیم معنوی هم‌گرایی دارد، به شرطی که آموختن صنعتگری در جهت آن کمالی باشد که پیامبر اسلام دربارهٔ آن چنین گفت: «خداوند کمال را بر همهٔ اشیاء مقرر داشت» (کَتَبَ اللهُ إحسانَ عَلَی کُلِّ شیء). کلمهٔ **احسان**، که در اینجا **کمال** ترجمه شد، به

9) existential
10) doctrine

پرتال جامع علوم انسانی

معنی زیبایی و نیکی نیز هست و به بیان دقیق‌تر به معنی زیبایی باطنی و زیبایی روح یا قلب است که ضرورتاً به بیرون ساطع می‌شود و همهٔ اعمال انسان را به هنر تبدیل می‌کند و همهٔ هنرها را به ذکر خداوند (ذکر الله) مبدل می‌سازد.

هیچ هنرمند مسلمانی نیست که از پیشینیان خود چیزی به میراث نبرده باشد. اگر او الگوهایی را که سنت در اختیارش می‌گذارد نادیده بگیرد، صرف همین کارْ ناآگاهی او را از معنی ذاتی و ارزش معنوی آن الگوها ثابت می‌کند؛ و هرگاه او از سنت ناآگاه باشد نمی‌تواند قلب خود را به روی شکلها و قالبهای آن بگشاید. به این ترتیب، به جای سنت، صرفاً تکراری سترون و بی‌محتوا وجود خواهد داشت و این دقیقاً همان پدیده‌ای است که برخی از دانشمندان اروپایی به سبب آن هنر اسلامی را مستحق ملامت و انتقاد می‌دانند. اینان اعتقاد دارند که این هنر رفته‌رفته به علت فقدان خلاقیت و تخیل فرومرده است؛ اما حقیقت این است که هنر اسلامی هیچ‌گاه نیروی درونی‌اش را از دست نداد تا اینکه صنعت مدرن ضربه‌ای مهلک بر آن وارد آورد. اگر هنرهای اسلامی هم‌اکنون فرومرده‌اند، به این علت است که شالوده‌های آنها، یعنی صنایع سنتی، رو به نابودی رفته‌اند.

اما همهٔ صنایع و هنرهای سنتی از میان نرفته‌اند و در برخی جاها به حیات خود ادامه می‌دهند. برای حفظ این صنایع و هنرها از هیچ تلاشی نباید فروگذار کرد، زیرا صنعتی شدن راه‌حل واقعیِ مشکلات اجتماعی نیست. در اینجا این نکته را نیز باید بیفزاییم که هنر اسلامی صرفاً هنر مردمان مسلمان نیست، بلکه در اعماق روح دین اسلام ریشه دارد؛ و نه تنها قالبهای گوناگون هنر اسلامی ویژگیهای مشترکی دارند، بلکه همین تنوع و گونه‌گونی هنر اسلامی تبلور نوعی وحدت ذاتی است ــ درست مانند واریاسیون‌های یک تمِ واحد موسیقایی.

حال می‌توانیم به سؤال اصلی بحثمان برگردیم و بپرسیم که آیا آگاهی از هنر اسلامی در تعلیم اسلامی ضرورت دارد؟ اگر بخواهیم این سؤال را ساده کنیم، می‌توانیم چنین بگوییم: «آیا هنر اسلامی برای خود اسلام عنصری حیاتی است؟» به گمان من، پاسخ هر مسلمانی به

پرتال جامع علوم انسانی

این پرسش منفی است. اسلام در مقام راهی به سوی حقیقت الهی به مقتضیات و شرایط فرهنگی وابسته نیست و عربی بَدَوی می‌تواند به اندازهٔ دانشمندی مسلمان باشد و مصلایی ساده در وسط بیابان، که فقط از چهار دیوار سنگی و یک سنگ بزرگ در وسط برای نشان دادن جهت قبله ساخته شده است، همان قدر برای عبادت اعتبار دارد که مسجد مروارید در دهلی. پیشرفت فرهنگی لزوماً به معنی پیشرفت معنوی نیست. بنابراین، سؤالمان را این طور مطرح می‌کنیم: «آیا جامعه‌ای اسلامی می‌تواند محیط فرهنگی‌ای بیگانه با اسلام داشته باشد؟» تجربه نشان داده است که می‌تواند، اما چنان جامعه‌ای شکوفا نخواهد شد. لیکن از این سخن ما این نکته را نیز می‌توان استنباط کرد که محیط فرهنگی متشکل از عناصری است که برخی از آنها از برخی دیگر اهمیت بیشتری دارد و فلسفه و جامعه‌شناسی ماده‌گرا برای تعلیم اسلامی ضرر بیشتری دارد تا وجود هنر غیراسلامی یا نبودِ هنر اسلامی؛ زیرا هنر با ظواهر سروکار دارد، اما فلسفه و روان‌شناسیَ به کُنه اشیاء می‌پردازند. لیکن چنین قضاوتی یکسونگرانه است و در آن این نکته نادیده گرفته می‌شود که هنر در عین حال که با جنبهٔ بیرونی اشیاء سروکار دارد ابعاد درونی واقعیت را نیز آشکار می‌سازد.

جوهر هنر زیبایی است و زیبایی بنا به ذات خود هم واقعیتی درونی است و هم بیرونی. در حدیث معروفی از پیامبر آمده است: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد» (اللهُ جمیلٌ یُحبُّ الجمال). بنابراین، زیبایی **صفتی الهی** است که در هر آنچه در این دنیا زیباست منعکس می‌شود. شاید برخی علما به اعتراض بگویند که زیبایی مذکور در آن حدیث صفتی صرفاً معنوی است، ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که معنی این حدیث را چنین محدود کنیم؛ چرا نباید زیبایی الهی بر همهٔ ابعاد وجود بتابد؟ بدون شک زیبایی الهی از هر زیبایی مادی و معنویْ بی‌نهایت برتر است، اما در عین حال هیچ چیز زیبایی نمی‌تواند در خارج از قلمرو این صفت الهی وجود داشته باشد. بنابراین، «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد» به این معنی است که او انعکاس خود در جهان را دوست دارد.

پرتال جامع علوم انسانی

به اعتقاد عده‌ای از فلاسفهٔ برجستهٔ مسلمان، زیبایی یا جمال الهیْ همهٔ صفات خداوند را که بیانگر لطف و مرحمت الهی‌اند شاملَ می‌شود. به بیان دیگر، جمال الهی تابش رحمت خداوند در جهان است؛ حال آنکه جلال الهی صفاتی را شامل می‌شود که بر قاهریت خداوند دلالت دارد و به نحوی ذات متعالی خداوند را در مخلوقاتش تجلی می‌بخشد. به بیان کلی‌تر، هر یک از صفات الهی همهٔ صفات دیگر را شامل می‌شود؛ زیرا همهٔ آن صفات به ذات یگانه‌ای اشاره دارند. به این ترتیب، زیبایی مستلزم حقیقت است و حقیقت مستلزم زیبایی است. وجود زیبایی واقعی ممکن نیست، الا اینکه حقیقت در آن نهفته باشد؛ و حقیقتی وَجود ندارد که منشأ زیبایی نباشد. این رابطهٔ متقابل میان صفات کلی در عرصهٔ آموزش سنتی انعکاس می‌یابد، چنان‌که در این باره گفته‌اند: «در اسلام هر هنری علم است و هر علمی هنر است.» این سخن مستقیماً به علم هندسه اشاره دارد که با هنر اسلامی درآمیخته است. این علم به هنرمند امکان می‌دهد که از نقوش بنیادی هندسه شکلهایی هماهنگ و متناسب پدید آورد. اما اگر بخواهیم سخن یادشده را در سطحی بالاتر معنی کنیم، می‌توانیم بگوییم که هنر علم است، به این دلیل که راه آگاهیِ مبتنی بر تفکر را، که هدف غایی‌اش [شناخت] زیبایی الهی است، می‌گشاید؛ و علم هنر است مادام که به سوی وَحدت معطوف است؛ و در این صورت توازن و هماهنگی را القا می‌کند و این دو بی‌تردید به علم زیبایی می‌بخشند.

هنر مدرن اروپا، هرقدر هم عَرَضاً [نه ذاتاً] زیبایی را القا کند، در مجموع محبوس در جهان روانیِ خالق خویش است و در آن اثری از حکمت و زیبایی معنوی وجود ندارد. دربارهٔ علم مدرن هم باید بگوییم که نه صاحب زیبایی است و نه خواهان آن. علم، چون تحلیلیِ محض است، به ندرت با تأمل به اشیاء می‌نگرد. مثلاً، هنگامی که علم به مطالعهٔ انسان می‌پردازد هیچ‌گاه طبیعت او را در همهٔ ابعاد، که شامل جسم و روح او می‌شود، منظور نظر قرار نمی‌دهد. اگر علم مدرن خالق فناوری مدرن است، پس بنیاد بسیاری از زشتیها نیز همین علم است. کمترین چیزی که دربارهٔ علم جدید می‌توانیم بگوییم این است که این

پرتال جامع علوم انسانی

علم، به‌رغم همهٔ دانش و تجربه‌ای که در اختیار بشر قرار داده است، علمی نابخردانه است. شاید بزرگ‌ترین درسی که هنر سنتی به ما می‌آموزد این باشد که زیبایی از معیارهای حقیقت است. اگر اسلام دینی دروغین بود و اگر اسلام پیامی الهی نبود و صرفاً نظامی ساختهٔ دست بشر بود، آیا می‌توانست چنین شمار عظیمی اثر هنریِ برخوردار از زیباییِ ابدی خلق کند؟

در اینجا باید سؤالی را مطرح سازیم: «هنرهای زیبا در تعلیم و تعلّم مسلمانان امروز چه نقشی باید داشته باشند؟» مطالعهٔ هنر اسلامی، اگر با ذهنی باز و به دور از پیش‌داوریهای پساقرون وسطایی[11] صورت گیرد، طریقی است برای تقرب به زمینهٔ معنویِ فرهنگ اسلامی در تمامت آن؛ و این نکته‌ای است که دربارهٔ همهٔ هنرهای سنتی صادق است. مهم‌ترین نقص نگرش علمی جدید که باید متوجه آن بود این است که بر طبق آن، همهٔ آثار هنری متعلق به قرنهای گذشته را **پدیده**هایی صرفاً تاریخی در نظر می‌گیرند و تصور می‌کنند که این آثار برای زندگی امروز تقریباً هیچ فایده‌ای ندارد. براساس این نگرش، چنین می‌نماید که حتی درک هنر بدون آگاهی از اوضاع و احوال تاریخی زمان تولدش امکان‌پذیر نیست. اما باید با کمال مسرت اعلام کنیم که مسلمانان با چنین دیدگاه نسبی‌گرایانه‌ای به آثار هنری خود نمی‌نگرند و در نظر آنان، مسجدهای عظیم قیروان و قرطبه و قاهره و دمشق و اصفهان و هرات و مانند آنها، مادام که بتوان حالت روحی و ذهنی خالقانشان را درک کرد، همان‌قدر که به گذشته تعلق دارند به زمان حال نیز تعلق دارند. در نظر مسلمانان، منطقی نمی‌نماید که بگوییم: «ما در زمان دیگری زندگی می‌کنیم و بنابراین نمی‌توانیم این بناهای مشهور را همچون الگویی برای ساختن مساجد جدید در نظر بگیریم.» آنان می‌گویند: «بیایید با زمان مسابقه ندهیم؛ زمان همیشه از ما جلوتر است! پس بیایید ببینیم چه چیزی در هنر پیشینیان ما وجود دارد که ابدی و جاودان است.» اگر به این نکته پی ببریم، آن‌گاه می‌توانیم از آن هنر در اوضاع و احوال کنونی، که گریزی از آن نداریم، بهره بگیریم.

تحقیق تاریخی کاربرد مشخصی دارد: می‌تواند به سؤالهایی از

11) post - medieval

پرتال جامع علوم انسانی

این دست پاسخ بدهد: این مسجد در چه زمانی ساخته شده است؟ چه کسانی آن را ساخته‌اند؟ چه کسانی هزینهٔ ساختن آن را تقبل کرده‌اند؟ کدام بناها را بیش از همه الگوی خود قرار داده‌اند؟ ولی مسلمانان در آموختن هنرهای زیبا نباید در اینجا متوقف شوند؛ و این نکته‌ای است که برای درک ارزشهای واقعی هنر اسلامی بیشترین اهمیت را دارد. دانشجویان باید روشهای فنی هنرهای مختلف را، از سفالگری گرفته تا گنبدسازی، بیاموزند؛ باید شکلهای هندسی‌ای را کشف کنند که از دل آنها تناسبات هر بنای مشخص پدید می‌آید. در یک کلام، دانشجویان مسلمان باید بتوانند، دست‌کم در ذهن خودشان، پیدایش اثر هنری را تجربه کنند؛ زیرا این میراث بزرگ هنری (خواه این میراث از میان رفته باشد و خواه فقط نادیده گرفته شده باشد؛ خواه بتوان آن را دوباره کشف کرد و خواه نتوان) همان هنرِ سنتی است؛ هنرِ سنتی نه در مقام شیء، که در مقام روش؛ روشی که مهارت فنی را با نگرش معنوی به اشیاء وحدت می‌بخشد؛ و این نگرش از **توحید** نشئت می‌گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی